

نظریه «اختصاص جبران کاهش ارزش پول به بعد از سررسید» با تأکید بر قاعده «اقدام» و «ممنوعیت ضرر»

سیدعباس موسویان / استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

حسین میثمی / استادیار پژوهشکده پولی و بانکی

دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۰۷ - پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۴

samosavian@yahoo.com

meisamy1986@gmail.com

چکیده

یکی از مباحث مهم در زمینه «تورم»، بررسی مشروعیت «جبران کاهش ارزش پول در قراردادهای مدت‌دار» است. این تحقیق ضمن ارزیابی دیدگاه‌های مربوطه، به این پرسش می‌پردازد که «چگونه می‌توان از ترکیب قواعد فقهی اقدام و ممنوعیت ضرر در تحلیل جبران کاهش ارزش پول، در چارچوب فقه اسلامی استفاده کرد؟». برای پاسخ به این سؤال، از روش تحلیل محتوا و روش دلفی دومرحله‌ای برای گردآوری نظرات خبرگان بانک‌داری اسلامی استفاده شده است. بر اساس فرضیه مقاله، «جبران کاهش ارزش پول قبل از سررسید، به سبب اقدام شخص، ربا محسوب می‌شود؛ اما پس از سررسید، به خاطر از بین رفتن اقدام و ضرر دیدن شخص از کاهش ارزش پول، جبران کاهش ارزش پول ضروری است». یافته‌های تحقیق حاکی از وجود سه دیدگاه در مورد جبران کاهش ارزش پول، شامل: «جایز بودن به صورت مطلق»، «جایز نبودن به صورت مطلق»، و «ضرورت تفصیل بین تورم شدید، متوسط و خفیف» می‌باشد. هر سه دیدگاه با مشکلاتی روبرو است. در مقابل، دیدگاه منتخب، که بر ترکیب قواعد اقدام و ممنوعیت ضرر استوار است، مبنای نظری مناسبی برای تحلیل جبران کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی فراهم می‌کند.

کلیدواژه‌ها: کاهش ارزش پول، بانکداری اسلامی، قاعده اقدام، قاعده ممنوعیت ضرر، فقه اسلامی، ربا.

طبقه‌بندی JEL: E52, D53.

در اقتصادهای جدید، تورم و کاهش ارزش پول پدیده‌ای است که معمولاً در سطوح کم یا زیاد اتفاق می‌افتد. این مسئله به ماهیت پول‌های اعتباری و نقش بانک مرکزی و شبکه بانکی در خلق پول پر قدرت مرتبط است؛ زیرا بانک مرکزی و شبکه بانکی بدون محدودیت فنی می‌توانند پول خلق کنند و این فرایند در صورتی که به شیوه مناسب مدیریت نشود، می‌تواند به ایجاد تورم و کاهش ارزش پول بینجامد (منکیو، ۲۰۱۶، ص ۱۰۱).

پدیده تورم و کاهش ارزش پول، می‌تواند آثار قابل توجهی در اقتصاد واقعی و روابط حقوقی ذی‌نفعان در بازارهای پول و سرمایه و کل نظام مالی و اقتصادی داشته باشد. برای مثال، با ایجاد تورم، این سؤال مطرح می‌شود که آیا جبران این کاهش ارزش در روابط و معاملات پولی و مالی مدت‌دار ضروری است؟ و اگر این ضرورت ایجاد شود، آیا جبران آن بر عهده طرفین قرارداد است و یا بر عهده دولت و بانک مرکزی، که با اقدامات خود، عامل اصلی ایجاد تورم بوده‌اند؟

در اقتصاد و بانک‌داری اسلامی نیز امکان شکل‌گیری تورم وجود دارد و این موضوع سبب ایجاد سؤالاتی می‌شود که یکی از مهم‌ترین آنها، مشروعیت داشتن یا نداشتن جبران کاهش ارزش پول در بدهی‌هاست، به ویژه اینکه در چهارچوب اسلامی، به علت آنکه هرگونه افزایش در بدهی‌ها مصداق ربای جاهلی (بدترین نوع ربا) محسوب می‌شود، دقت در مسئله جبران کاهش ارزش پول اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. در این رابطه، محققان گوناگون پاسخ‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متضادی ارائه کرده‌اند که نیازمند بررسی و تحلیل است.

با توجه به آنچه مطرح شد، به نظر می‌رسد بحث جبران کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی نیازمند ارزیابی دقیق‌تر است. بر این اساس، این تحقیق می‌کوشد تا ضمن موضوع‌شناسی پدیده تورم در نظام‌های پولی و اعتباری جدید، دیدگاه‌هایی را که تاکنون توسط محققان بانک‌داری اسلامی در این رابطه مطرح شده است ارزیابی و نقد کند و با استفاده از دو قاعده فقهی اقدام و ممنوعیت ضرر، دیدگاه جدیدی در این زمینه ارائه دهد. همچنین، می‌کوشد با استفاده از روش دلفی دومرحله‌ای، دیدگاه مذکور را در معرض نظرات خبرگان بانک‌داری اسلامی قرار دهد.

سؤالات اساسی که در این تحقیق به آنها پاسخ داده می‌شود، عبارت است از:

الف. دیدگاه‌هایی که تاکنون در بحث جبران کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی مطرح شده، دارای چه نقاط ضعفی است؟

ب. چگونه می‌توان از ترکیب قواعد فقهی اقدام و ممنوعیت ضرر در تحلیل جبران کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی استفاده کرد؟

مقاله به روش «توصیفی» و «تحلیل محتوا»، به بررسی این فرضیه می‌پردازد که «قبل از سررسید، به خاطر اقدام شخص، نیازی به جبران کاهش ارزش پول وجود ندارد و الزامی کردن انجام این کار، می‌تواند با چالش ربا مواجه شود. اما پس از سررسید، به سبب از بین رفتن اقدام و ضرر دیدن طلبکار از کاهش ارزش پول، لازم است کاهش ارزش پول جبران شود».

پیشینه تحقیق

هرچند در دوره اخیر، تحقیقات گوناگونی در زمینهٔ تحلیل تورم و کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی انجام شده، اما با این حال، تأکید بر قاعده اقدام در تحلیل جبران کاهش ارزش پول، کمتر مطمح نظر محققان قرار گرفته است. در ادامه، برخی از این تحقیقات، که یا به صورت صریح و یا ضمنی به قاعده اقدام اشاره کرده‌اند، بررسی می‌شود:

تلخابی و ناظمی (۱۳۹۵) ارتباط قاعده اقدام و جبران تورم را بررسی کرده است. یافته‌های تحقیق آنها نشان می‌دهد: یکی از مسائل جدید در فقه و حقوق اسلامی، جبران کاهش ارزش پول است که علمای اسلام نظرات متفاوتی درباره آن دارند و چند دیدگاه در رابطه با آن مطرح شده است. یکی از این دیدگاه‌ها ضرورت تفصیل بین غصب و غیرغصب است. همچنین در غیرغصب، بین تسامح در تأخیر پرداخت بدهی و عدم تسامح فرق گذاشته می‌شود. در فرض غصب و تسامح، به علت زیان رساندن به مالک و استناد به قاعده ممنوعیت ضرر، ضرورت جبران مطرح می‌شود، و در غیر این حالات، به خاطر اقدام و رضایت مالک بر پرداخت مال به طرف مقابل، بر عدم جبران تأکید می‌شود. با این حال، به نظر می‌رسد دیدگاه صحیح عدم دلالت قاعده اقدام بر سقوط ضمان کاهش ارزش پول از سوی مالک است؛ زیرا اقدام مالک فقط موضوع سقوط را محقق می‌کند و هیچ دلالتی بر ایجاد حکم سقوط ندارد. همچنین در صورت عدم دلالت قاعده اقدام بر سقوط، ادله جبران کاهش ارزش پول بر دلالت خود بدون معارض باقی می‌ماند.

آیت‌الله صافی گلپایگانی (۱۳۷۵) به صورت ضمنی و با تأکید بر ضرورت جبران در صورت مطالبه بدهکار، به قاعده اقدام در تحلیل کاهش ارزش پول اشاره می‌کند. در تبیین این دیدگاه، این گونه مطرح شده است که به طور کلی، اگر بدهی اشخاص، اسکناس رایج و مانند آن بوده و موعد پرداخت آن رسیده باشد و یا اشتغال ذمه به آن به طور نقد باشد (به عبارت دیگر، بدهی مذکور حال یا در حکم حال باشد) و با مطالبه طلبکار، بدهکار در ادا، مسامحه و تأخیر کند و با افزایش شاخص قیمت‌ها و تغییر قدرت خرید، مالیت و قدرت خرید آن بیش از حد متعارف و به نحو غیرمستسامح‌فیه کاهش یابد، ظاهر این است که عرفاً طلبکار متضرر شده، بدهکار نسبت به ضرر مذکور (که از دیرکرد پرداخت حاصل شده است) ضامن می‌گردد. در بحث مهریه، اگر اسکناس تعیین شده برای صدق با رضایت زوجه در ذمه زوج باقی مانده باشد، ظاهر این است که زوج ضامن ضرر و تنزل مالیت آن نیست. و اگر با عدم رضایت زوجه از پرداخت خودداری کرده باشد، زوج ضامن ضرر زوجه است.

آیت‌الله صالحی مازندرانی (۱۳۷۶) در تحلیل جبران کاهش ارزش پول در بحث مهریه، به صورت ضمنی و با تأکید بر درخواست مهریه توسط زوجه از زوج، به نحوی به جایگاه اقدام زوجه در تحلیل کاهش ارزش پول اشاره می‌کند. در این زمینه این گونه مطرح شده است که اگر در فاصله میان عقد و پرداخت، در ارزش مهریه کاهش به وجود نیامده باشد و یا آنکه کاهش کم بوده و در خور توجه نباشد، در این صورت، ضمانی در کار نیست؛ ولی اگر کاهش ارزش آن به حدی باشد که دیگر با پرداخت آن مبلغ، عرفاً مهر را پرداخت نکرده، ضامن است. علاوه بر

این، اگر زن مهریه‌اش را خواستار شود و شوهر - با آنکه توان دارد - پرداخت را به تأخیر بیندازد و در این فاصله ارزش مهریه کاهش پیدا کند، ضامن است.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، هرچند برخی از محققان در موارد معدودی به قاعده اقدام در تحلیل کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی اشاره کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد ابعاد این مسئله نیازمند تحقیق بیشتر است. به طور خاص، تحقیقات گذشته به ضرورت تفصیل بین کاربرد قاعده اقدام قبل و بعد از سررسید و تبیین ارتباط آن با قاعده ممنوعیت ضرر توجه کافی نکرده‌اند. از این منظر، پژوهش حاضر دارای نوآوری محسوب می‌شود.

تحلیل دیدگاه‌های مطرح در زمینه جبران کاهش ارزش پول در چهارچوب اسلامی

تورم به صورت ذاتی پدیده‌ای اقتصادی است که آثار مهمی در زندگی عموم مردم دارد. این پدیده با مفهوم دیگری به نام لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول گره می‌خورد و از این نظر، موضوعی برای تحلیل‌های فقهی - حقوقی واقع می‌شود. در واقع، پرسش آن است اگر دو شخص با یکدیگر قرارداد مدت‌داری منعقد کردند و طی مدت قرارداد - به هر علت - تورم ایجاد شود، آیا جبران کاهش ارزش پول لازم است یا خیر؟ آیا این جبران و زیاده‌ای که پرداخت می‌شود مصداق ربای محرم در اسلام نیست؟

مسئله جبران کاهش ارزش پول قبلاً توسط محققان گوناگون بررسی و تبیین گردیده و دیدگاه‌ها و مباحث گوناگونی درباره آن بیان شده است. در این قسمت، به ارزیابی و نقد مختصر مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح شده در بحث جبران کاهش ارزش پول نقد و ارزیابی و زمینه برای ارائه دیدگاه منتخب پژوهش در قسمت بعد فراهم می‌شود:

اول. دیدگاه عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول به طور مطلق

الف. تبیین

برخی محققان معتقدند: جبران کاهش ارزش پول به طور کلی مردود است و قابلیت پذیرش ندارد. این دسته از محققان عمده‌تاً به تعریف «مال مثلی» استناد می‌کنند و پول را از مثلیات می‌دانند. بر اساس تعریف مشهور فقها:

مال مثلی آن است که افراد آن ویژگی‌هایی دارند که میزان رغبت عموم مردم به افراد آن و قیمت افرازش به واسطه آن ویژگی‌ها اختلاف نیابد. هر چیزی که غالباً - نه ندرتاً - این گونه باشد، آن شیء مثلی خواهد بود و این مطلب به حسب زمان‌ها، مکان‌ها و کیفیت‌های مختلف تفاوت می‌یابد (طباطبایی یزدی، ۱۳۳۷ق، ص ۱۲۱).

از سوی دیگر، فقها اتفاق نظر دارند که «ضمان مال مثلی به مثل است». بر این اساس، چون پول اعتباری عصر جدید نیز از منظر فقهی مال مثلی است و ضمان آن نیز صرفاً به مثل است، اشتراط پرداخت هر نوع مازادی به خاطر کاهش ارزش پول و ایجاد تورم ناصحیح است و مصداق ربای قرضی به حساب می‌آید (حائری، ۱۳۶۹، ص ۱۵).

بر اساس این دیدگاه، تفاوتی بین پول درهم و دینار با پول اعتباری عصر حاضر از حیث پول بودن

وجود ندارد. بدین روی، اگر قرار باشد قدرت خرید پول اعتباری مقومٌ مثلثیت آن محسوب شود، این مطلب درباره پول درهم و دینار نیز باید صادق باشد. این درحالی است که طی تاریخ، تورم و تغییرات عمومی قیمت‌ها درباره درهم و دینار هم اتفاق افتاده است، اما هیچ یک از ائمه معصومین(ع) یا فقها به جبران کاهش ارزش پول درهم و دینار اشاره‌ای نمی‌کنند. بر این اساس، در پول‌های اعتباری نیز قدرت خرید عنصر اصلی مثلثیت به حساب نمی‌آید، بلکه عنصر قوام مثلثیت پول، به ارزش اسمی است که اعتبار می‌شود (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، ص ۷۷).

ب. نقد

استدلال‌های ارائه شده درباره مثلثی بودن پول از سوی برخی دیگر از فقها و اندیشمندان نقد شده است. این گروه از فقها معتقدند: عنوان مثلثی و قیمی (که در کتب فقهی در ذیل بحث ضمان مطرح می‌شود) مفاهیمی عرفی و انتزاعی هستند و توسط شارع وضع نشده‌اند. بنابراین، برای درک ماهیت آنها در هر زمان، باید به عرف مراجعه کرد (قحف، ۱۴۱۵ق، ص ۴۴).

از سوی دیگر، دقت در عرف امروزی نشان می‌دهد قدرت خرید با ماهیت پول اعتباری گره خورده است و بدین روی، می‌توان قدرت خرید را مقومٌ مثلثیت پول اعتباری در نظر گرفت. این دیدگاه از سوی فقهای همچون *آیة‌الله موسوی اردبیلی* تأیید شده است (نظری و غفوری چرخابی، ۱۳۸۹، ص ۸). بنابراین، تأکید صرف بر مسئله مثلثی بودن پول، نمی‌تواند به مثابه استدلالی مناسب پذیرفته شود.

دلیلی هم که در دفاع از دیدگاه عدم جبران کاهش ارزش پول بیان شده قابل نقد به نظر می‌رسد؛ زیرا هر چند پول‌های رایج در عصر ائمه اطهار(ع) (درهم و دینار) هم با تغییر (افزایش یا کاهش) ارزش مواجه بودند، اما میزان این تغییرات با تورم‌های پول اعتباری قابل مقایسه نیست. برای مثال، برخی منابع نقل می‌کنند در زمان *ابویوسف* (از علمای اهل سنت در قرن دوم هجری قمری) ارزش پول در مقایسه با صدر اسلام، ۱۵ درصد کاهش یافته بود (بانک توسعه اسلامی، ۱۴۱۶ق، ص ۹۴؛ یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۴).

مسئله این میزان کاهش ارزش پول طی نزدیک به دو دهه، با تغییرات قابل توجه پول‌های اعتباری عصر جدید قابل مقایسه نیست. بر این اساس، بی‌توجهی ائمه و فقها به تغییرات ارزش درهم و دینار نمی‌تواند دلیلی بر لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول اعتباری امروزی محسوب شود (شمس، ۱۳۷۶، ص ۱۱).

افزون بر این، دیدگاه مذکور با ماده ۵۲۲ آیین دادرسی مبنی بر لزوم جبران کاهش ارزش پول در صورت تأخیر و با نظریه شورای نگهبان مبنی بر جبران کاهش ارزش پول در مهریه، تعارض دارد و نمی‌تواند آن را توضیح دهد. قابل ذکر است که شورای نگهبان در سال ۱۳۷۶ پذیرفت: اگر مهریه وجه رایج باشد، باید متناسب با تغییر شاخص قیمت سالانه زمان تأدیه نسبت به سال اجرای عقد، محاسبه شود (یوسفی، ۱۳۸۳).

دوم. دیدگاه ضرورت جبران کاهش ارزش پول به طور مطلق و در همه شرایط الف. تبیین

برخی محققان معتقدند: اشتراط جبران کاهش ارزش پول به اندازه نرخ تورم، ربا به حساب نمی‌آید؛ زیرا - برای مثال - در عقد قرض، قرض‌دهنده قدرت خرید پول خود را به قرض‌گیرنده وام می‌دهد و در سررسید نیز باید همین قدرت خرید را دریافت کند. این محققان نتیجه می‌گیرند: به خاطر آنکه اقتصاد ایران همواره با تورم‌های بالا روبه‌رو بوده، در شبکه بانکی ایران ربا وجود ندارد؛ زیرا نرخ سودهای دریافتی و پرداختی پایین‌تر از نرخ تورم بوده است. در این باره بیان شده است:

اگر فردی امروز به شما یک میلیون تومان قرض بدهد و بگوید سال دیگر شما ۲۰ درصد به من سود بدهید و یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان برگردانید، عده‌ای می‌گویند: این برای قرضی است، درحالی‌که به عقیده من، اصلاً ربا دیگر الان وجود ندارد؛ زیرا در علم اقتصاد از مسلمات است که نرخ تورم هر مقدار بود، به همان مقدار هم کاهش قدرت خرید پول ملی وجود دارد (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ص ۲).

پول زمانی ارزش ذاتی داشت، مثلاً در گذشته، پول به شکل طلا و نقره یا اشرافی ضرب می‌شد و پولی که رد و بدل می‌کردند از طلا یا از نقره بود و اینها ارزش ذاتی داشتند؛ اما پول امروز چنین ارزشی ندارد؛ حتی پشتوانه طلا هم دیگر مفهومی ندارد. امروزه تقریباً در هیچ نقطه‌ای از نقاط دنیا، پول به صورت طلا یا نقره نیست و همه‌اش کاغذ است. در نتیجه، پول نشانه قدرت خرید است؛ یعنی فردا اگر وزیر دارایی یا رئیس کل بانک مرکزی اعلام کند - مثلاً - این اسکناس ۱۰ هزار تومانی بی‌ارزش است، این پول‌ها باطل می‌شود. پول مادامی‌که اعتبار دارد، نشانه قدرت خرید است ... الان پول در همه دنیا، چه دلار باشد، چه پوند، یورو، دینار یا ریال، همه اینها نشانه قدرت خرید است؛ مثلاً فرض کنید کسی یک اسکناس هزار تومانی یا ۱۰ هزار تومانی دارد. این علامتی است از قدرت خریدی که فرد دارد و می‌تواند به وسیله این اسکناس نیازهایش را برطرف کند. در نتیجه، پول امروزی عینیت ندارد (همان).

جبران به اندازه تورم ربا نیست؛ زیرا اصل پول شخص پس داده می‌شود و صرفاً اسکناس زیاد شده است؛ اما اسکناس هیچ هویتی ندارد و صرفاً نشانه قدرت خرید است. لذا الان در کشور ما ربا اصلاً وجود ندارد. وقتی تورم ۴۰ درصد است، شما اگر به بنده ۱۰ میلیون تومان قرض دهید، بگویید سال دیگر ۳۰ درصد از شما سود می‌خواهم، باز هم کم است و پول واقعی را نگرفته‌اید؛ چون باید ۴۰ درصد روی آن بگذارید تا تبدیل به میزان واقعی آن شود (همان، ص ۳).

اساساً در هر قرضی (با در هر وامی)، چه بانک بدهد و چه ما سپرده بگذاریم، باید نرخ تورم حساب شود؛ مثلاً بانک به بنده وام داده است به میزان ۱۰ میلیون تومان. بنده زمانی که بخواهم وام را بازپرداخت کنم، اگر ۴۰ درصد از من اضافه بگیرد، تازه اصل پولش را گرفته و ربا نیست؛ یعنی، جبران به اندازه نرخ تورم سود نیست و مازاد بر نرخ تورم، سود است. الان عملاً چنین چیزی نیست و بانک‌های کشور هیچ‌وقت این کار را نمی‌کنند (همان).

در تبیین منطق فقهی این دیدگاه بیان شده است:

به نظر ما، پول نه مثلی است، نه قیمی، هرچند مال است؛ زیرا ضابطه مثلی و قیمی، که فقها بیان می‌کنند، مربوط به اموال و کالاهایی است که ارزش ذاتی دارند. در واقع، فقهای ما کالاها را به دو قسم قیمی و مثلی تقسیم کرده‌اند؛ ولی اسکناسی که صرفاً مال اعتباری است شامل این تقسیم‌بندی نمی‌شود و به تعبیر اصطلاحی، پول

تخصصاً و موضوعاً از بحث مثلی و قیمی خارج است؛ زیرا امروز کسی پول را کالا نمی‌داند، بلکه آن را تنها نشانه قدرت خرید به حساب می‌آورد و نه چیز دیگر (همان).

ب. نقد

به نظر می‌رسد به دلایل گوناگون این دیدگاه ناصحیح است. در این باره، می‌توان به چند نکته اشاره کرد: اولاً، بر فرض که جواز جبران قرض‌دهنده در عقد قرض به میزان نرخ تورم به لحاظ فقهی کاملاً درست باشد، باز هم این نتیجه که ربا در اقتصاد و بانک‌های ما اصلاً وجود ندارد ناصحیح است. زیرا نرخ تورم همیشه پوشش‌دهنده نرخ سود بانکی، به ویژه سود تسهیلات نیست. در واقع، طی سی و چند سال گذشته بارها اتفاق افتاده که نرخ سود تسهیلات و نرخ سود سپرده‌ها بیش از نرخ تورم بوده است. بنابراین، اینکه طوری بحث شود که گویا با پذیرش دیدگاه «لزوم جبران کاهش ارزش پول به اندازه نرخ تورم، کلاً ربا از اقتصاد و شبکه بانکی کشور حذف می‌شود، ناصحیح است.

ثانیاً، به نظر می‌رسد رفتار عرف با این دیدگاه تعارض دارد. در واقع، دقت در رفتار عرف نشان می‌دهد که معاملات بین افراد در جامعه بر روی ارزش اسمی پول منعقد می‌شود. بر این اساس، زمانی که یک شخص به دیگری ۱۰ میلیون تومان قرض می‌دهد، منظور طرفین این نیست که به اندازه ۱۰ میلیون تومان قدرت خرید قرض داده و گرفته می‌شود، بلکه منظور قرض دادن و گرفتن همان ۱۰ میلیون تومان ارزش اسمی پول است.

البته در اینجا باید بین «انگیزه معامله» و «قصد معاملی» تفکیک شود. ممکن است هدف قرض‌گیرنده از دریافت قرض خرید یک کالا (مثلاً، خودرو) باشد و انگیزه وی از ورود در عمل حقوقی قرض، دستیابی به قدرت خرید مذکور باشد، اما این تأثیری در قصد معاملی طرفین ندارد؛ یعنی در هنگام معامله نیت قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده واقعا قرض دادن یا گرفتن قدرت خریدی معادل یک خودرو نیست، بلکه - برای مثال - ۳۰ میلیون تومان قرض می‌کند و او هم ۳۰ میلیون قرض می‌دهد. بر این اساس، می‌توان مدعی بود که در عرف، معاملات بر روی ارزش اسمی و نه قدرت خرید انجام می‌شود.

این مطلب در نظریات برخی از فقها مشاهده می‌شود. در این باره، *آیة‌الله مکارم شیرازی* این گونه مطرح می‌کند: مسأله تورم در عصر ما، با این شدت و وسعت، که زاینده پول‌های کاغذی است، هرگاه در عرف عام به رسمیت شناخته شود، در فرض مسئله ربا نخواهد بود ... در چنین شرایطی، محاسبه نرخ تورم ربا نیست، ولی سود زاید بر آن ریاست. اما در محیط ما و مانند آن، که در عرف عام نرخ تورم در بین مردم محاسبه نمی‌شود، کلاً ربا محسوب می‌شود؛ زیرا اشخاصی که به یکدیگر وام می‌دهند بعد از گذشتن چند ماه یا بیشتر، عین پول خود را مطالبه می‌کنند و تفاوت تورم محاسبه نمی‌شود، و اینکه در محافل علمی تورم به حساب می‌آید، به تنهایی کافی نیست؛ زیرا مدار بر عرف عام است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۸).

ثالثاً، هر چند تعدادی از مراجع تقلید دیدگاه مذکور را پذیرفته‌اند، این دیدگاه با نظر فقهای برجسته‌ای همچون آیات عظام امام خمینی، خامنه‌ای، سیستانی، بهجت، تبریزی، و فاضل لنکرانی ناسازگاری دارد (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱). واضح است که دیدگاهی می‌تواند در شبکه بانکی کشور اجرا شود که با نظر عمده مراجع سازگاری داشته باشد. رابعاً، مبانی فقهی این دیدگاه نیز به صورت جدی قابل نقد است؛ زیرا هیچ فقیهی در بحث از مثلی و قیمی، تفصیلی بین مال اعتباری و غیراعتباری قایل نشده است، بلکه تقریباً عمده فقها پول اعتباری را مالی مثلی در نظر می‌گیرند (موسایی، ۱۳۷۷، ص ۴۴).

همچنین اگر این ادعا پذیرفته شود که پول اعتباری صرفاً نشانه قدرت خرید است، آنگاه تالی فاسدی پدید می‌آید. در واقع، ثمره این دیدگاه آن است که پول‌های کاغذی نه مال دارای قدرت خرید است و نه عین قدرت خرید، بلکه فقط نشانه قدرت خرید به حساب می‌آید. چنین تعریفی پول را از ویژگی مال بودن خارج می‌کند و به آن جنبه سندیت می‌دهد که هیچ‌گونه ارزشی ندارد و فقط مسندالیه آن ارزش دارد. این درحالی است که قایلان این دیدگاه پول را مال می‌دانند و این تناقض است (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۰).

سوم. دیدگاه ضرورت تفصیل بین تورم شدید، متوسط و خفیف الف. تبیین

برخی محققان معتقدند: در بحث جبران کاهش ارزش پول، لازم است بین سه حالت تورم شدید، متوسط و خفیف تفکیک شود و هریک به دلایل گوناگون احکام متفاوتی دارد:

اگر تورم شدید باشد، به‌گونه‌ای که عرف عام در مقابل آن در قراردادهای مدت‌دار از خود واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان دهد، جبران کاهش ارزش پول لازم است و این از مصادیق ربا به‌شمار نمی‌رود. دلیلی که در این باره ارائه می‌شود آن است که ادای دین مفهومی عرفی است؛ به این معنا که اگر تورم به صورت شدید اتفاق بیفتد، صرف پرداخت مبلغ اسمی توسط مدیون منجر به بری‌الذمه شدن وی از منظر عرف نخواهد شد، بلکه عرف بازگرداندن ارزش حقیقی و قدرت خرید پول را منجر به بری‌الذمه شدن در نظر می‌گیرد (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۷).

اگر تورم خفیف باشد، به‌گونه‌ای که عرف عام در مقابل آن در قراردادهای مدت‌دار هیچ‌گونه واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان ندهد، جبران کاهش ارزش پول جایز نیست و از مصادیق رباست. در اینجا هم مسئله ادای دین موضوعی عرفی است و چون عرف در مقابل تورم خفیف واکنشی نشان نمی‌دهد، بدین روی، با پرداخت مبلغ اسمی، مدیون بری‌الذمه خواهد شد.

در نهایت، اگر تورم متوسط باشد، به‌گونه‌ای که نوع واکنش عرف عام در مواجهه با آن قابل تشخیص نباشد، در این حالت جبران کاهش ارزش پول الزامی نیست و مصالحه بین طرفین، طریق احتیاط است. دلیل این موضوع آن است که در اینجا، شک وجود دارد آیا مدیون باید بیش از مبلغ اسمی چیزی بپردازد یا خیر؟ از

منظر اصولی، این نوع شک - در واقع - شک در تکلیف است و اصل عدم براءت (عدم تحقق تکلیف) جاری می‌شود؛ بدین روی، می‌توان این حالت را به دو مسئله دیگر منحل کرد: یکی تکلیف یقینی (بدهی به مقدار مبلغ اسمی) و دیگری شک بدوی (بدهی بیش از مبلغ اسمی)، که در این گونه موارد، اصل براءت درباره شک بدوی جریان پیدا می‌کند (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۹۰).

ب. نقد

این دیدگاه نیز به چند دلیل قابل نقد است:

اولاً، شاخصی برای تفکیک انواع سطوح تورم از یکدیگر ارائه نشده است. به عبارت دیگر، متر یا سنجه محقق برای تقسیم‌بندی تورم به شدید، متوسط، و خفیف واضح نیست؛ مشخص نیست چه نرخ از تورم حد آستانه در نظر گرفته می‌شود که با عبور از آن، بتوان تورم را شدید دانست. بر این اساس، دیدگاه مذکور نمی‌تواند ثمره عملی مشخصی برای حل چالش جبران کاهش ارزش پول داشته باشد. نکته دیگر آنکه اگر فرض شود در اقتصاد کشور تورم ۲۵ درصدی (شدید) وجود دارد و ثابت شود عموم مردم نیز تورم بالای ۱۵ درصد را تورم شدید به حساب می‌آورند، طبق استدلال نویسنده، جبران لازم است؛ اما مشخص نیست آیا باید کل ۲۵ درصد جبران شود یا تفاوت ۲۵ و ۱۵ درصد؛ زیرا مردم عملاً تا ۱۵ درصد تورم را در قراردادهای خود لحاظ نمی‌کردند. در این دیدگاه، به این پرسش نیز توجهی نشده است (موسویان و میثمی، ۱۳۹۶، ص ۱۰۹).

ثانیاً، تمرکز اصلی دیدگاه مذکور بر نظر عرف است، در حالی که می‌توان شواهدی از عرف عام جامعه علیه دیدگاه مذکور ارائه دارد (قحف، ۱۴۱۵ق، ص ۶۲)؛ برای مثال، فرض کنیم فرد «الف» اول فروردین ماه مبلغ ده میلیون تومان به فرد «ب» قرض الحسنه دهد و مدت قرارداد یک ساله باشد. در این شرایط، اگر تورم ۲۰ درصدی (شدید) اتفاق بیفتد و در پایان سال (در سررسید قرارداد)، فرد «ب» همان مبلغ ده میلیون تومان را بازگرداند، از منظر عرف بری‌الذمه می‌شود؛ زیرا عرف این گونه قضاوت می‌کند که فرد «الف» با در نظر گرفتن جمیع شرایط خود، اقدام به فعل حقوقی قرض دادن کرده است و به همین دلیل، در سررسید نمی‌تواند چیزی بیش از مبلغ اسمی قرض داده شده را مطالبه کند.

یا فرض کنید فردی خانه خود را به ۵۰۰ میلیون به صورت ۳۰۰ میلیون نقد و ۱۰۰ میلیون شش ماهه و ۱۰۰ میلیون یک ساله می‌فروشد و کشور با تورم ۲۰ درصدی مواجه می‌شود. آیا در این فرض، فروشنده خانه، به خود اجازه می‌دهد به بهانه تورم و جبران کاهش ارزش پول، به جای ۱۰۰ میلیون اول ۱۱۰ و به جای ۱۰۰ میلیون دوم ۱۲۰ میلیون مطالبه کند؟ هیچ عرفی حتی در کشورهایی، که ربا را مجاز می‌شمارند، چنین حقی را به طلبکار نمی‌دهد.

چهارم. دیدگاه مختار: عدم لزوم جبران تا سررسید و لزوم جبران بعد از سررسید

دیدگاه منتخب این پژوهش، «عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول تا سررسید و لزوم جبران آن بعد از سررسید» است. این دیدگاه بر اساس ترکیبی از دو قاعده فقهی به دست می‌آید که عبارتند از: قاعده «اقدام» و قاعده «ممنوعیت ضرر». در ادامه، ابتدا این دو قاعده به اجمال بحث و سپس دیدگاه مختار تبیین می‌شود. در نهایت، به برخی شبهات احتمالی پاسخ داده می‌شود:

الف. ماهیت قاعده اقدام

قاعده اقدام، که از آن به قاعده «اقدام به زیان» نیز تعبیر می‌شود، بیان می‌کند هر گاه شخصی با علم و آگاهی، عملی انجام دهد که سبب ایجاد زیان توسط دیگران به او شود، واردکننده زیان (که شخص دیگری است) مسئول خسارت نخواهد بود (محقق داماد، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱؛ بهرامی احمدی، ۱۳۹۰، ص ۹۳).

فقهها و حقوق دانان مسئولیت نداشتن واردکننده زیان را مستند به اقدام دانسته‌اند؛ بدین معنا که شخص با اقدام علیه منافع خود، موجب از بین رفتن احترام مالش شده است. در واقع، هر چند مالکیت شخص بر اموالش مشمول حمایت شرع و قانون است، اما زمانی که شخص اقدامی انجام دهد که مالکیتش بر تمام یا بخشی از اموالش به خطر بیفتد، خود مسئول زیان‌های وارد شده و آسیب به اموالش خواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵).

قاعده اقدام به دلایل عقلی و نقلی از سوی مشهور فقها پذیرفته شده است و می‌توان به احکام متعددی در منابع فقهی و حقوقی اشاره کرد که مبانی آنها قاعده اقدام است. در ادامه، به سه نمونه از این احکام اشاره می‌شود:

الف. یکی از حقوق مشتری در قرارداد بیع، «خیار غبن» است؛ به این معنا که اگر بین عوضین در زمان معامله تعادل وجود نداشته باشد (غبن اتفاق بیفتد)، مشتری حق فسخ قرارداد را خواهد داشت. با این حال، هر گاه شخصی با آگاهی به غبن، اقدام به خرید، فروش، یا اجاره مالی کند، به لحاظ فقهی خیار فسخ ندارد و نمی‌تواند خسارت مطالبه کند؛ زیرا به زیان خویش اقدام کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۵). به لحاظ حقوقی نیز هرچند بحث خیار غبن در ماده (۴۱۶) قانون مدنی مطرح شده است، اما ماده ۴۱۸ به صراحت بیان می‌کند: «اگر مغبون در حین معامله عالم به قیمت عادلانه بوده است، خیار فسخ نخواهد داشت».

ب. یکی دیگر از حقوق مشتری در قرارداد بیع، «خیار عیب» است؛ به این معنا که اگر مورد معامله عیبی داشته باشد که بعد از معامله ظاهر شود، مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت. اما چنانچه مشتری با علم به نقص و عیب مبیع اقدام به خرید کند، دیگر خیار عیب نخواهد داشت؛ زیرا یکی از شروط تحقق خیار عیب، «جهل مشتری» و «پنهان بودن عیب در حین معامله» است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۶).

قانون مدنی نیز در ماده ۴۳۶ بیان می‌کند:

اگر بایع از عیوب مبیع تبری کرده باشد، به اینکه عهده عیوب را از خود سلب کند یا با همه عیوب بفروشد، مشتری در صورت ظهور عیب، حق رجوع به بایع نخواهد داشت. اگر هم بایع از عیب خاصی تبری کرده باشد، فقط نسبت به همان عیب حق مراجعه ندارد.

سقوط خیار عیب مشتری در فرض تبری بایع، به دلیل قاعده اقدام است؛ زیرا خیار عیب مستند به آن است که مشتری از مبیع معیوب متضرر می‌شود و بدین روی، شرع و قانون گذار از او حمایت کرده است؛ اما کسی که با فرض تبری بایع اقدام به بیع می‌کند، هرچند ضرر می‌بیند، اما این ضرر ناشی از اقدام شخصی وی است و از این رو، حمایت نخواهد شد. ج. بر اساس فقه و قانون مدنی، اگر شخص صغیر یا مجنونی سبب ایجاد ضرر شود، ضامن خواهد بود؛ اما اگر شخص آسیب‌دیده آگاهانه اموال خود را به دست صغیر یا مجنون دهد (مثلاً، ودیعه دهد) و او اموال را تباه کند، ضامن نخواهد بود. ماده (۱۲۵۱) قانون مدنی در این باره بیان می‌کند: «هر گاه کسی مالی را به تصرف صغیر غیرممیز یا مجنون بدهد، صغیر یا مجنون مسئول ناقص یا تلف شدن آن مال نخواهد بود». منطق این ماده نیز برگرفته از قاعده اقدام است.

در این نمونه‌ها، به وضوح مشاهده می‌شود که به خاطر قاعده اقدام، جبران ضرر و زیان وارد شده بر اقدام‌کننده، بر ضرررساننده واجب نیست. به عبارت دیگر، قاعده اقدام مانع جریان سایر قواعد می‌شود.

ب. ماهیت قاعده ممنوعیت ضرر

به لحاظ لغوی، برای کلمه «ضرر» معانی گوناگونی ذکر شده است؛ مانند خلاف نفع، ضد نفع، نقص در حق، حال و شرایط بد، کمبود مال و جان و مانند آن (زیبیدی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۵). اما به لحاظ اصطلاحی، منظور از قاعده ممنوعیت ضرر، آن است که در اسلام، تنها آن دسته از معاملات تأیید شده است که اصل معامله، اطلاق، یا شرایط آن موجب ضرر یا ضرار فرد دیگر یا جامعه در زمان حال یا آینده نشود. از این رو، ضرری بودن معامله به ابطال آن می‌انجامد (عراقی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۱).

به لحاظ سندی، قاعده ممنوعیت ضرر بسیار مستحکم است، به گونه‌ای که هم قرآن (بقره: ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۸۲)، هم روایات (به ویژه ماجرای سمرهٔ بن جندب، حدیث «شفعه» و حدیث «حفر قنات») و هم عقل بر قاعده ممنوعیت ضرر مهر تأیید زده‌اند و به این موضوع به خوبی در تحلیل‌های فقها اشاره شده است. به لحاظ شمول، قاعده نفی ضرر اختصاص به باب معاملات ندارد و ابواب متعددی از عبادات، مانند جهاد، نماز، روزه، زکات و حج را نیز در بر می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۵۸).

علاوه بر فقه اسلامی، قاعده ممنوعیت ضرر در قانون اساسی (اصل ۴۰)، قانون مدنی (ماده ۱۳۲)، قانون مجازات اسلامی (ماده ۳۵۳) و دیگر قوانین موضوعه کشور نیز مکرر مطرح نظر قانون گذار قرار گرفته است. برای مثال، اصل ۴۰ قانون اساسی بیان می‌کند: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد».

ج. حکومت قاعده اقدام بر قاعده ممنوعیت ضرر قبل از سررسید

دیدگاه منتخب این پژوهش آن است که قبل از سررسید، به خاطر اقدام شخص، نیازی به جبران کاهش ارزش پول وجود ندارد و الزام کردن بدهکار بر انجام این کار، می‌تواند با چالش ربا مواجه شود. اما پس از سررسید، به خاطر از بین رفتن قاعده اقدام و ضرر دیدن شخص از کاهش ارزش پول، لازم است کاهش ارزش پول جبران شود.

توضیح آنکه وقتی قرض‌دهنده عاقل و بالغ تصمیم می‌گیرد به هر علت بخشی از اموالش را به دیگری قرض دهد، با اقدام خود - در واقع - عدم انتفاع خود از مال را تا سررسید و مخاطرات احتمالی آتی پذیرفته است. یکی از این مخاطرات، احتمال ایجاد تورم و کاهش ارزش پول تا سررسید قرارداد است. به عبارت دیگر، زمانی که شخص تصمیم می‌گیرد از عقد قرض استفاده کند و از دیگر عقود سود ده (مانند مباحه، اجاره، جعاله، و مانند آن)، که به صورت طبیعی ریسک تغییرات قیمت را (تا حدی) در خود منعکس می‌سازند، استفاده نمی‌کند، با این کار، خود، مخاطرات ناشی از ورود در عقد قرض را می‌پذیرد.

همچنین زمانی که فرد بر اساس نرخ سود مشخصی اقدام به انجام معامله انتفاعی مدت‌دار (مانند بیع یا اجاره) می‌کند، خود، مخاطرات تغییرات نرخ تورم را می‌پذیرد. برای مثال، زمانی که با نرخ سود ۲۰ درصد مباحه یک‌ساله می‌کند، احتمال می‌دهد که ممکن است در آینده نرخ تورم، حتی بیش از ۲۰ درصد باشد، ولی شخصاً به سود ۲۰ درصد اکتفا کرده است. البته این اقدام و اکتفا تا سررسید است و شامل بعد از سررسید نمی‌شود.

نکته مهم در این باره، آن است که عرف عام مردم مؤید این دیدگاه است و می‌توان شواهدی در این باره ارائه کرد. برای مثال، در اقتصاد ایران، که همواره با شرایط تورمی روبه‌رو بوده است، معمولاً قرض‌الحسنه‌های بالای یک سال بین مردم رواج ندارد؛ مثلاً، بسیار کم مشاهده می‌شود شخصی به شخص دیگر منابع خود را به مدت ده سال قرض‌الحسنه دهد. یا اینکه برخلاف گذشته، که مهریه در عقد ازدواج به صورت وجه نقد تعیین می‌شد، در حال حاضر، مهریه معمولاً به صورت سکه طلا (که در برابر تورم تا حدی مصون است) تعیین می‌شود.

به نظر می‌رسد یکی از علل این مسائل، حساس بودن عرف عام به مقوله کاهش ارزش پول در بلندمدت است که مانع اقدام اشخاص در این باره می‌شود. بدین روی، در عرف مردم، اگر شخصی به منابع خود را ده ساله شخص دیگری قرض دهد (یا مهریه عقد ازدواج را وجه رایج در نظر بگیرد) و در سررسید مازادی برای کاهش ارزش پول طلب کند، سرزنش نخواهد شد و اقدام شخص در اعطای قرض، دلیلی بر عدم ضرورت دریافت چیزی بیش از اصل منابع به حساب می‌آید.

شاهد دیگر معیار بودن ارزش اسمی در رفتارهای معاملی عرف و عقلا، این است که اگر قرارداد بر اساس قدرت خرید پول بود، دو طرف در زمان انعقاد قرارداد قرض یا هر قرارداد مدت‌دار دیگر، باید روی قدرت خرید و معیار آن به توافق می‌رسیدند تا بعداً مشکلی پیش نیاید؛ مثلاً، تعیین می‌کردند این مقدار از پول (برای مثال ۱۰ میلیون تومان) بر اساس کدام یک از دارایی‌ها، چه میزان قدرت خرید دارد و به یک توافق مشخص می‌رسیدند. برای مثال، قرض‌دهنده این گونه بیان می‌کرد که من امروز (تاریخ مشخص) ۱۰ میلیون تومان، که معادل فلان مقدار گرم طلا

یا فلان مقدار ارز است، قرض می‌دهم و شما (قرض‌گیرنده) باید در سررسید، بر اساس قیمت طلا یا ارز (یا هر شاخص دیگری) قرض را تسویه کنید. این در حالی است که در رفتار عرف و عقلا چنین موضوعی مشاهده نمی‌شود، بلکه قرض‌گیرنده به صورت ساده، تقاضای ده میلیون قرض می‌کند و قرض‌دهنده نیز در صورت تمایل، آن را می‌پردازد و اصلاً قدرت خرید پول مورد توجه طرفین نیست.

از منظر تحلیل فقهی، اگرچه قاعده ممنوعیت ضرر بر ادله احکام حکومت دارد، اما قاعده اقدام بر قاعده ممنوعیت ضرر حاکم است (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰، ص ۹۳). در این باره، می‌توان به احکام متعددی اشاره کرد. برای مثال، از منظر فقهی و حقوقی، اگر شخصی مالش را به نصف قیمت بازار بفروشد، هر چند ضرر خواهد دید و به مقتضای قاعده ممنوعیت ضرر باید زیانش جبران شود، اما چون وی آگاهانه به ضرر خود اقدام کرده است، قاعده اقدام مانع اجرای مفاد قاعده ممنوعیت ضرر می‌شود و بنابراین، خیار غبن او ساقط می‌شود.

در بحث جبران کاهش ارزش پول نیز تا قبل از سررسید، قاعده اقدام مانع اجرای ممنوعیت ضرر می‌شود و جبران مشروعیت ندارد. اما پس از سررسید، با از بین رفتن قاعده اقدام، قاعده ممنوعیت ضرر اجرایی می‌شود و جبران کاهش ارزش پول واجب خواهد بود. البته اگر بعد از سررسید، تورم به اندازه‌ای کم باشد که عرف آن را در روابط خود لحاظ نکند، جبران لازم نخواهد بود؛ اما اگر تورم متوسط یا شدید باشد، به نحوی که عرف نسبت به آن واکنش نشان دهد، آنگاه جبران کاهش ارزش پول ضروری می‌شود.

به بیان دیگر، بعد از سررسید قرارداد قرض یا هر قرارداد دیگری، اگر بدهکار در پرداخت بدهی تأخیر کند و در اثر این تأخیر، ارزش دارایی (طلب) طلبکار کاهش پیدا کند، این مصداق ضرر بوده و عامل ایجاد ضرر (که بدهکار است) ضامن این ضرر خواهد بود. بر این اساس، بعد از سررسید، اقدامی هم وجود ندارد که مانع جریان قاعده نفی ضرر باشد.

د. پاسخ به برخی اشکالات محتمل

با توجه به جدید بودن دیدگاه منتخب، ممکن است شبهه‌هایی درباره آن مطرح شود که در ادامه، به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. تفاوت حکم و موضوع

شبهه اول به مسئله تفاوت تاثیر اقدام فرد در حکم و موضوع بازمی‌گردد. در این باره این گونه بیان شده است: اقدام فرد بر ضرر خویش، موضوع سقوط را محقق می‌کند، نه اینکه اقدام بر ضرر، حکمی را ایجاد کند. به عنوان مثال، وفای به عقد (وفوا بالعقود) و تهید طرفین به مفاد عقد، زمانی است که شرایط آن از نظر اسلام رعایت شده باشد؛ یعنی عقدی که شرایط لازم را دارد واجب‌الوفاء است و لذا عقدی که شرایط را ندارد واجب‌الوفاء و ضامن‌آور نیست. یکی از این شرایط در مورد خرید و فروش، مالک بودن بایع است. وقتی مشتری با علم به عدم مالکیت بایع اقدام به خرید می‌کند، موضوع عدم ضمان را محقق کرده است. در ودیعه نیز شخصی که امانت پیش او گذاشته می‌شود

در صورتی در زمان تعدی و تفریط ضامن است که شرایط تکلیف را داشته باشد. این موضوع به دلالت التزامی، دلالت دارد که اگر شرایط تکلیف را نداشت، ضامن نیست. حال وقتی مالی نزد دیوانه به ودیعه گذاشته شد، موضوع سقوط ضمان محقق شده است.

با توضیح این دو مثال، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در مورد قرض، حکمی از طرف شارع وجود دارد مبنی بر اینکه قدرت خرید نباید مطالبه شود، تا اینکه اقدام به قرض دادن، مساوی با سقوط ضمان کاهش قدرت خرید باشد؟ در جواب، باید گفت: چنین حکمی وجود ندارد. تنها نکته‌ای که هست، شارع در مورد قرض فرموده نباید زیادی اخذ شود. لذا اینکه مطالبه قدرت خرید اخذ زیادی هست یا خیر، اول کلام است. به عبارت دیگر، اقدام بر ضرر، حکم‌ساز نیست، بلکه موضوع‌ساز است و دلالتی بر اسقاط ضمان کاهش قدرت خرید از طرف مالک ندارد (تلخیصی و ناظمی، ۱۳۹۵، ص ۵).

در پاسخ به این شبهه، می‌توان این گونه مطرح نمود که اگر لسان قواعد لاضرر یا اقدام، لسان نفی حکم باشد، باز هم این مسئله اختصاص به حکم وجوب و حرمت ندارد، بلکه این قواعد مطلق احکامی را که خلاف اصل هستند، برمی‌دارند. در بحث حاضر نیز جواز اخذ مبلغی (مازادی) معادل کاهش ارزش پول با استناد به روایات متعددی که بر نبود هرگونه مازادی در عقد قرض تأکید دارند، خلاف اصل است. بنابراین، چنین حکمی (حکم جواز اخذ مازاد) با استناد به قاعده اقدام نفی خواهد شد.

در واقع، در اینجا نیز مشابه مثال‌های مطرح شده، یک حکم کلی از طرف شارع وجود دارد و آن اینکه: «هر قرضی که در آن نفعی شرط شود، ریاست» (کل قرض جرّ نفعاً فهو ربا). بر اساس این حکم شرعی، پرداخت هر نوع زیادی مشروط (چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی) تحت هر عنوان ریاست. در این شرایط، وقتی قرض‌دهنده با علم به این حکم کلی شرعی و همچنین با علم اجمالی به امکان ایجاد تورم در اقتصاد، اقدام به قرض دادن می‌کند، عملاً موضوع عدم ضمان را محقق کرده است.

به بیان دیگر، قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده هنگام انعقاد قرارداد قرض، قصد دریافت و بازپرداخت ارزش اسمی را دارند؛ یعنی قرض‌دهنده گرچه احتمال شکل‌گیری تورم و کاهش ارزش پول خود را می‌دهد، ولی در عین حال اقدام به اعطای قرض و دریافت ارزش اسمی در سررسید می‌کند. در این فرض، اگر تورمی رخ دهد و ارزش پول کاهش پیدا کند، قرض‌دهنده اقدام به پذیرش این کاهش ارزش کرده است و دیگری (قرض‌گیرنده) ضامن وی نخواهد بود؛ زیرا اگر غیر از این بود، خود قرض‌دهنده باید از ابتدا قدرت خرید پول و شاخص تسویه حساب در سررسید را معین و سپس قرارداد قرض را امضا می‌کرد و عرف مردم (حتی در کشورهایی که ربا را مجاز می‌شمارند) در قرارداد قرض چنین نیست.

در واقع، در بیشتر کشورها عموم مردم، یا قرض نمی‌دهند یا بر اساس ارزش اسمی قرض می‌دهند. حتی در بانک‌داری ربوی نیز گرچه اصل قرض را همراه با زیاده شرط می‌کنند، اما رفتارشان کاملاً بر اساس ارزش اسمی است. بدین روی، اگر بانکی با نرخ بهره ۱۰ درصدی به مشتریان وام پنج ساله دهد، هرچند در برخی سال‌ها تورم آن کشور (منتظره یا غیر منتظره) بیش از ۱۰ درصد باشد، نمی‌تواند بیش از ده درصد بهره را مطالبه کند.

۲. عدم پیش‌بینی تورم

شبهه دیگری که در اینجا می‌تواند مطرح شود آن است که عرف توان پیش‌بینی دقیق تورم را ندارد. بدین روی، قرض‌دهنده‌ای که اقدام به فعل حقوقی قرض می‌کند، از آینده تورم اطلاعی ندارد و - مثلاً - نمی‌تواند پیش‌بینی کند که در سال آینده نرخ تورم ۳۰ درصد خواهد بود. در این شرایط، نمی‌توان از اقدام وی، عدم ضرورت ضمان جبران کاهش ارزش پول را نتیجه گرفت.

در پاسخ به این شبهه، می‌توان این گونه مطرح کرد که در اینجا، وجود علم اجمالی نسبت به تورم آتی (چه تورم محتمل و چه تورم غیرمنتظره) کفایت می‌کند، و نیازی به اطلاع دقیق از میزان تورم آینده وجود ندارد. توضیح آنکه به لحاظ علمی و فنی، امکان پیش‌بینی دقیق نرخ تورم اساساً وجود ندارد و حتی کارشناسان بانک مرکزی نیز نمی‌توانند به صورت دقیق، میزان تورم آتی را تعیین کنند. بنابراین، همین که شخص (قرض‌دهنده) احتمال می‌دهد ممکن است اقتصاد همراه با تورم (محتمل یا غیرمحتمل) باشد و نرخ آن هم به صورت دقیق قابل پیش‌بینی نیست و در عین حال، اقدام به اعطای قرض کند، خود اقدام کرده است و کسی ضرر را بر او تحمیل نکرده تا ضامن جبران کاهش ارزش باشد.

با این حال، بحث حاضر در رابطه با اقتصادی مانند ایران است که همواره با تورم‌های قابل توجه مواجه بوده است. حتی در برخی سال‌ها، تورم‌های غیرمحتمل و غیرمنتظره (با نرخ‌های بالای ۴۰ درصد) نیز اتفاق افتاده است. در چنین شرایطی، عموم مردم کاملاً پدیده تورم را احساس کرده، اجمالاً پیش‌بینی می‌کنند که در آینده نیز تورم وجود دارد. به عبارت دیگر، تجربه چند دهه تورم دورقمی این انتظار و پیش‌بینی عمومی را ایجاد کرده است که در آینده نیز احتمال تورم (محتمل یا غیرمحتمل) وجود دارد. بدین روی، اگر کسی مدعی شود که من در هنگام قرض دادن وقوع تورم را پیش‌بینی نمی‌کردم، از طرف عموم سرزنش می‌شود.

نکته مهم در این رابطه آن است که - همان گونه که قبلاً ذکر شد - عرف عام مردم موید این دیدگاه است و می‌توان شواهدی در این زمینه ارائه کرد. برای مثال، بر خلاف گذشته، که مهریه در عقد ازدواج به صورت وجه نقد تعیین می‌شد، در حال حاضر، مهریه معمولاً به صورت سکه طلا (که در برابر تورم تا حد زیادی مصون است) تعیین می‌گردد. این شواهد نشان‌دهنده وجود علم اجمالی، پیش‌بینی و واکنش عقلایی عرف عام نسبت به مسئله تورم است.

بر این اساس، وقتی قرض‌دهنده‌ای با وجود این علم اجمالی، اقدام به عمل حقوقی قرض دادن می‌کند، در واقع بین چند گزینه (مانند: نگهداری پول به صورت نقد، خرید خانه، خرید طلا و سکه، خرید ارز و مانند آن) عمل قرض دادن را انتخاب می‌کند. به دلیل همین انتخاب و اقدام (با وجود علم اجمالی)، در سررسید، حق دریافت مازاد را ندارد. بدین روی، اگر در زمان عقد قرارداد قرض، از قرض‌دهنده سؤال شود که آیا احتمال نمی‌دهی در آینده تورم در اقتصاد ایجاد گردد و ارزش پولت کسر گردد؟ به احتمال زیاد، نمی‌تواند بگوید: احتمال ایجاد تورم را نمی‌دهم، و اگر

این را بگوید از طرف عموم سرزنش خواهد شد. همان گونه که اگر کسی در شرایط کنونی، مهریه دختر خود را وجه نقد (مثلاً، پنجاه میلیون تومان) تعیین کند، قطعاً از طرف خانواده و اطرافیان سرزنش خواهد شد.

۳. ناسازگاری با نظرات فقها و مراجع تقلید

شبهه دیگری که در اینجا مطرح می‌شود آن است که به نظر می‌رسد هیچ‌یک از مراجع تقلید حاضر، به صراحت، به دیدگاه منتخب اشاره‌ای نکرده‌اند.

در پاسخ به این اشکال، می‌توان گفت: هرچند دیدگاه مذکور به طور کامل توسط مراجع بیان نشده است، اما دقت در دیدگاه‌های مراجع نشان می‌دهد دیدگاه منتخب با نظریات بیشتر مراجع ناسازگاری ندارد. حتی گاهی مراجع تقلید به صورت غیرمستقیم به قاعده اقدام یا ضرر و یا به هر دو قاعده اشاره کرده‌اند.

برای مثال، *آیه‌الله مکارم شیرازی* تأکید می‌کند: مسئله دو صورت دارد: یک وقت شخص با میل خود وامی به دیگری می‌دهد و می‌داند در این مدت تورم بالا می‌رود و در عین حال، به این کار راضی شده است. چنین کسی حق ندارد مبلغ بیشتری بگیرد، زیرا، خودش اقدام کرده است. صورت دوم آن است که شخصی خسارتی بر کسی وارد کرده و یا مدیون است و زمان ادای دین رسیده و آن را مدت زیادی به تأخیر می‌اندازد، به گونه‌ای که نرخ تورم بالا می‌رود. در این صورت، ادای دین و جبران خسارت جز با در نظر گرفتن نرخ تورم متوسط اشیای مختلف صدق نخواهد کرد (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷). در اینجا، عبارت «خودش اقدام کرده است» صراحتاً به قاعده اقدام اشاره دارد.

آیه‌الله سبحانی نیز در این باره بیان می‌کند:

چیزی که به مثابه قرض الحسنه داده است، فقط می‌تواند مثل آن را بگیرد ... و اگر بیش از آنچه پرداخته است به مثابه تورم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود. او (قرض دهنده) به هنگام پرداخت وام، حفظ ارزش و مالیت را شرط نکرده و بر یک اصل مسلم در باب وام - مثلاً بمثل - تکیه کرده است، و آن اینکه آنچه را می‌گیرد، عوض آن را از خود آن، بدون کم و زیاد بردارد. لذا، ضرر از جانب خود قرض دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده است و باید متحمل آن شود. به عبارت دیگر، قرض دهنده اسکناس راه که دارای ارزش است - نه ارزش خاص و معین - قرض داده است و باید همان را پس بگیرد. نتیجه اینکه تورم در چنین وام‌هایی تاثیر نخواهد گذاشت (سبحانی، ۱۳۷۲، ص ۱۱).

به نظر می‌رسد عبارت «ضرر از جانب خود قرض دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده است و باید متحمل آن شود» به قاعده اقدام اشاره داشته باشد. در واقع، این دیدگاه دلیل جایز نبودن جبران کاهش ارزش پول را اقدام قرض دهنده در نظر می‌گیرد.

آیه‌الله صافی گلپایگانی نیز در این زمینه بیان می‌دارد:

در بحث مهریه، اگر اسکناس مورد صدق با رضایت زوجه در ذمه زوج باقی مانده باشد، ظاهر این است که زوج ضامن ضرر و تنزل مالیت آن نیست، و اگر با عدم رضایت او از پرداخت خودداری کرده باشد، زوج ضامن ضرر زوجه است (جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱). در این عبارت، بر مسئله رضایت زوجه (قاعده اقدام) و قاعده ضرر تأکید شده است.

آیه‌الله جوادی آملی نیز در این زمینه بیان می‌دارد:

در صورتی که تأخیر ادای دین برای عدم قدرت بدهکار باشد و در اولین فرصت آن را تأدیه کند، طلبکار حق دریافت مبلغ زاید را ندارد. در صورتی که تأخیر ادای دین عمدی بوده و سبب خسارت طلبکار شود، وی حق دریافت مبلغ زاید را از بدهکار دارد (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷).

مطابق نظر ایشان نیز طلبکار تا زمان برطرف شدن عسر و حرج مدیون، حق مطالبه مازاد ندارد؛ اما اگر بعد از آن تأخیر کرد، حق دریافت زیاده به عنوان خسارت دارد. آیه‌الله سید کاظم حائری نیز در این باره می‌نویسد:

چنانچه ... مدیون که وقت ادای دین او فرا رسیده و قادر به ادا هست، ولی معصیتاً ادا نمی‌کند، در این صورت، طبق قاعده لاضرر مقدار کاهشی را که به این پول عارض شده (شخص مقصر) ضامن است و چنانچه تأخیر ادا با توافق طرفین بوده یا به دلیل «نظرة الی المیسره» بوده، دلیل بر ضمان کاهش وجود ندارد و شخص مدیون در این صورت، امین است و ضمانتی برای او وجود ندارد (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲).

مطابق نظر آیه‌الله حائری نیز اگر تأخیر با توافق بوده (قاعده اقدام) حق گرفتن مازاد وجود ندارد؛ اما اگر بدون توافق بوده، ضمان کاهش ارزش پول وجود دارد (قاعده لاضرر).

۴. ناسازگاری با قوانین

اشکال دیگری که مطرح می‌شود آن است که در قوانین موجود در نظام حقوقی کشور، به مسئله اقدام اشاره‌ای نشده است و به همین دلیل، امکان کاربرد دیدگاه منتخب وجود ندارد. در پاسخ به این اشکال، می‌توان به متن برخی از قوانین، که به صورت غیرمستقیم به قاعده اقدام پرداخته‌اند، اشاره کرد: برای مثال، ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، که به مسئله جبران کاهش ارزش پول مرتبط است، بیان می‌دارد:

در دعوای‌ای که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه طلبکار و تمکن بدهکار، بدهکار امتناع از پرداخت نموده، در صورت تغییر فاحش شاخص قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه (که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد) محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد، مگر اینکه طرفین به‌نحو دیگری مصالحه نمایند.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این ماده قانونی، دو بار به مطالبه طلبکار اشاره شده است که می‌تواند اماره‌ای از تأکید بر قاعده اقدام باشد. به عبارت دیگر، اگر طلبکار اقدام به مطالبه نکند، مستحق جبران کاهش ارزش پول نخواهد بود. همچنین، در این ماده، بر ضرورت جبران بعد از سررسید تا زمان پرداخت تأکید شده و اجازه جبران قبل از سررسید داده نشده است، که با دیدگاه منتخب تحقیق سازگاری دارد.

تحلیل دیدگاه منتخب پژوهش بر اساس نظر خبرگان

باوجود تحلیل‌های ذکر شده در قسمت قبل و با توجه به جدید بودن دیدگاه منتخب مطرح شده در این پژوهش، به نظر می‌رسد دریافت نظرات محققان بانک‌داری اسلامی در رابطه با دیدگاه مذکور، می‌تواند به تقویت و تکمیل آن کمک شایانی نماید.

بر این اساس، در این قسمت با طراحی پرسش‌نامه و استفاده از روش دلفی دومرحله‌ای (برای گردآوری نظرات) تلاش شده است تا نظر برخی از محققان حوزه بانک‌داری اسلامی در رابطه با دیدگاه منتخب تحقیق ارزیابی گردد. در ادامه به صورت مختصر، به جزئیات و نحوه استفاده از روش مزبور برای گردآوری و تحلیل دیدگاه خبرگان اشاره می‌شود:

الف. ماهیت روش دلفی

روش «دلفی» یکی از روش‌های پژوهش کیفی است که به منظور کسب دانش گروهی در موضوعی خاص از آن استفاده می‌شود. این روش فرایندی است که دارای ساختار پیش‌بینی و کمک به تصمیم‌گیری بوده و طی مراحل (راندها و یا دوره‌های) پیمایشی، در جهت گردآوری نظرات خبرگان و ایجاد اجماع بین آنان حرکت می‌کند. در حالی که بیشتر پیمایش‌ها سعی دارند پرسش «چه هست؟» را پاسخ دهند، دلفی به پرسش «چه باید باشد؟» پاسخ می‌دهد (احمدی و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۳).

مهم‌ترین هدفی که در روش دلفی دنبال می‌شود، دسترسی به مطمئن‌ترین توافق گروهی خبرگان درباره موضوعی خاص است که با استفاده از پرسش‌نامه و نظرخواهی از خبرگان (در چند مرحله) صورت می‌پذیرد. این روش، بررسی کاملی از عقاید خبرگان، با سه ویژگی اصلی است که عبارتند از: پاسخ بی‌طرفانه به پرسش‌ها (پرسش‌نامه‌ها)، تکرار دفعات ارسال پرسش‌ها و دریافت بازخورد از آنها، و در نهایت، تجزیه و تحلیل آماری از پاسخ‌های دریافت شده به صورت گروهی (ایمانی جاجرمی، ۱۳۷۹).

ب. شیوه کاربرد روش دلفی در این تحقیق

در ادله، در زمینه شیوه کاربرد روش دلفی در تحقیق حاضر توضیح داده می‌شود:

۱. تشخیص و تعریف مسئله

مسئله اصلی این پژوهش دریافت نظر خبرگان در رابطه با نظریه «عدم جواز جبران کاهش ارزش پول قبل از سررسید به مقتضای قاعده اقدام و لزوم جبران بعد از سررسید به مقتضای قاعده لاضرر» است. در قسمت‌های قبلی مقاله، تحلیل‌های نظری در دفاع از این نظریه مطرح گردید.

۲. تعیین شاخص‌های انتخاب هیأت خبرگان (پانل)

دومین گام در اجرای روش دلفی در این پژوهش، تعیین شاخص‌های انتخاب خبرگان است. در واقع، لازم است معیارها و مشخصه‌هایی ارائه شود که خبرگان بر اساس این ملاک‌ها انتخاب گردند. مسلماً با توجه به موضوع پژوهش، خبرگان پژوهش باید به لحاظ نظری و عملی، صاحب‌نظر «بانکداری اسلامی» باشند. در واقع، باید از دو معیار کلی برخوردار باشند: یکی صاحب‌نظر بودن در بانکداری اسلامی به عنوان حوزه‌ای علمی، و دیگری آشنایی عملی با شبکه بانکی کشور.

۳. تعیین جامعه و نمونه

سومین گام در اجرای روش دلفی، تعیین جامعه و نمونه است. در این زمینه، با بررسی منابع و همچنین مشورت با برخی از صاحب‌نظران برجسته بانکداری اسلامی کشور، این نتیجه حاصل شد که قریب ۳۰ تن از هر دو معیار، یعنی «توانمندی علمی» و «آشنایی عملی با نظام بانکی کشور» برخوردارند. به عبارت دیگر، در این تحقیق جامعه خبرگان بانکداری اسلامی در کشور جامعه‌ای ۳۰ نفره در نظر گرفته می‌شود. لازم به ذکر است که در این تحقیق، صرفاً خبرگان خاص حوزه بانکداری اسلامی مطرح نظر بوده‌اند و بدین روی، صاحب‌نظران سایر حوزه‌های مرتبط، مانند: اقتصاد اسلامی، مالی اسلامی، بازار سرمایه اسلامی و فقه‌الاقتصاد، در جامعه در نظر گرفته نشده‌اند.

در رابطه با نمونه‌گیری، هرچند در ادبیات روش پژوهش کیفی، شیوه‌های متفاوتی برای انجام این کار ارائه می‌شود، اما در این تحقیق، با توجه به اینکه تعداد خبرگان بانکداری اسلامی در کشور محدود است (جامعه ۳۰ نفره)، تلاش شد برای بالاتر بردن کیفیت پژوهش، کل جامعه مورد پیمایش قرار گیرد. به عبارت دیگر، نمونه این پژوهش کل جامعه انتخاب گردید.

شیوه ارتباط با اعضای گروه به این صورت بود که در مرحله اول، فهرست خبرگان واجد صلاحیت تهیه گردید و با تمام آنها به صورت حضوری، تلفنی و یا از طریق رایانامه، تماس برقرار شد. در این تماس، پژوهشگران ضمن توضیح موضوع پژوهش به خبرگان، مراحل پژوهش و ابعاد کار را تبیین نموده، نظر آنان را در رابطه با مشارکت در پژوهش جویا شدند. در این مرحله، از مجموع ۳۰ خبره، ۱۷ تن برای همکاری در پژوهش اعلام آمادگی کردند.

۴. پرسش‌نامه

در مرحله اول دلفی، پرسش‌نامه تهیه شده شامل چهار سؤال بود و از خبرگان می‌خواست تا از طریق سوالات مندرج با طیف لیکرت (Likert spectrum)، نظر خود را در رابطه با نظریهٔ عدم ضرورت جبران کاهش ارزش پول قبل از سررسید به مقتضای قاعده اقدام و لزوم جبران بعد از سررسید به مقتضای قاعده لاضرر تبیین کنند.

پس از برگزاری مرحله اول دلفی، این نتیجه حاصل شد که خبرگان علاوه بر پاسخگویی به چهار سؤال مطرح شده، یک سؤال (بحث ضمانت دولت) را نیز به مجموعه گویه‌ها اضافه کردند. بر این اساس، در مرحله دوم دلفی،

پرسش‌نامه با پنج سؤال تهیه و برای پاسخگویی در اختیار خبرگان قرار گرفت. یافته‌های مرحله دوم دلفی نشان داد که خبرگان تمام ۵ گویه مطرح شده را تأیید کردند که این خود نشان‌دهنده ایجاد «اشباع نظری، اقتناع نگرشی و شکل‌گیری اجماع نسبی» است.

ج. تحلیل نتایج

هدف از این بخش، تحلیل نتایج به دست آمده از دو مرحله دلفی با استفاده از روش‌های آماری مرتبط است. ابتدا در رابطه با موضوع مقدماتی، یعنی روایی و پایایی پرسش‌نامه بحث شد و روش آماری قابل استفاده تبیین گردید. در نهایت، یافته‌های به دست آمده از مراحل دلفی برجسته شد.

۱. روایی و پایایی پرسش‌نامه

همان گونه که در ادبیات روش پژوهش تأکید شده، اولین گام در موفقیت پرسش‌نامه تأیید روایی و پایایی آن است. روایی (اعتبار) پرسش‌نامه به این پرسش پاسخ می‌دهد که «آیا ابزار اندازه‌گیری مطرح نظر می‌تواند ویژگی و خصوصیتی را که ابزار برای آن طراحی شده است، اندازه‌گیری کند؟» به عبارت دیگر، ابزار اندازه‌گیری تا چه حد خصیصه منظور پژوهش را می‌سنجد؟ (خلیلی شورینی، ۱۳۸۶، ص ۳۴).

در این پژوهش، به منظور تضمین روایی پژوهش، از نظرات خبرگان بانک‌داری اسلامی در کشور استفاده گردید. علاوه بر آن، در تحقیق حاضر، تمام جامعه بررسی گردید (همه ۳۰ خبره بانک‌داری اسلامی در کشور)، که این روایی ابزار اندازه‌گیری را تا حد زیادی تأمین می‌کند.

ارزیابی «پایایی» ابزار، دومین گام در موفقیت پرسش‌نامه است. پایایی (اعتماد) پرسش‌نامه به این پرسش پاسخ می‌دهد: آیا ابزار اندازه‌گیری در شرایط یکسان، نتایج یکسانی به دست می‌دهد؟

بر اساس آنچه در ادبیات روش پژوهش مطرح می‌شود، برای اندازه‌گیری پایایی، لازم است از شاخصی به نام «ضریب پایایی» استفاده شود. دامنه ضریب پایایی عددی از صفر تا یک است؛ به گونه‌ای که ضریب پایایی صفر معرف عدم پایایی، و ضریب پایایی یک معرف پایایی کامل است. پایایی کامل به ندرت مشاهده شده و در صورت مشاهده، قبل از هر چیز باید به نتایج شک کرد (سرمد و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۷۷).

یکی از روش‌های مرسوم برای محاسبه ضریب پایایی، «آلفای کرونباخ» است. در این پژوهش، به منظور ارزیابی پایایی، از این شاخص استفاده گردید. هر چند بنا به توصیه استادان آمار و روش پژوهش، به خاطر پژوهش در جامعه‌ای محدود، نیازی به استفاده از آن احساس نمی‌شد، اما به منظور جلوگیری از اختلاف نظر خبرگان، پایایی ابزار به کار رفته در این پژوهش از طریق این معیار محاسبه شد. نتایج نشان داد که ضریب مذکور برای پرسش‌نامه نهایی (شامل ۵ عامل) برابر با ۰٫۷۳ است. با توجه به اینکه این عدد بالاتر از ۰٫۷۰ است، بنابراین، می‌توان گفت: ابزار پژوهش پایایی لازم را دارد.

۲. روش آماری استفاده شده: آزمون دوجمله‌ای

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، یکی از مهم‌ترین مراحل روش دلفی، تحلیل نتایج به دست آمده از پرسش‌نامه‌های تکمیل شده در مراحل (دورها) است. در ادبیات موجود، روش مشخصی برای تحلیل و مدیریت اطلاعات تولید شده در مراحل دلفی ارائه نشده و این مسئله به تنوع رویکردها در تحلیل نتایج دلفی منجر گردیده است.

به هر حال، منابع علمی تأکید نموده‌اند که روش‌های تحلیل لازم است بر اساس هدف دلفی، ساختار دورها، نوع پرسش‌ها و تعداد شرکت‌کنندگان تعیین شود. بنابراین، طبیعی است که شیوه تحلیل از یک پژوهش به پژوهش دیگر تغییر کند (تئودور و گردون، ۲۰۰۹، ص ۸۸). در پژوهش حاضر، پس از مشورت با برخی از استادان برجسته آمار و روش پژوهش، از روش آزمون «دوجمله‌ای» استفاده شده.

آزمون دوجمله‌ای، آزمونی ناپارامتری است که در آن بر مبنای یک مقدار یا مشخصه، موفقیت و شکست بررسی می‌شود. این آزمون به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا نیمی از افراد جامعه عملکرد بالا دارند یا خیر (در نیمی از آنها موفقیت وجود دارد یا خیر)؟ در این آزمون، چنانچه سطح معناداری کمتر از میزان خطا باشد، بالا بودن و یا وجود متغیر مورد نظر استنباط می‌شود. از آن‌رو که این آزمون معمولاً در سطح خطای پنج درصد انجام می‌شود، برای رسیدن به این نتیجه، باید سطح معناداری کمتر از ۰.۰۵ باشد (سرمد و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۸۷).

در پژوهش حاضر، پرسش‌های پرسش‌نامه از مقیاس‌های نسبی طیف لیکرت برخوردارند. در این طیف، برای گزینه‌های کاملاً مخالفم، تا حدی مخالفم، بی‌نظرم، تا حدی موافقم و کاملاً موافقم به - ترتیب - اعداد یک تا پنج در نظر گرفته شد. با این شیوه، اطلاعات کیفی و ناپارامتریک با مقادیر عددی و کمی تعبیر شدند.

در عمل، برای انجام آزمون دوجمله‌ای از نرم‌افزار SPSS نسخه ۱۶ استفاده شد؛ به این صورت که ابتدا در فرمان binomial مقادیر حدی تعریف گردید: جهت مثبت و موافق (پیروزی) برای کسانی که پاسخ کاملاً موافق و تا حدی موافق می‌دهند، بدون نظر برای افرادی که پاسخ بی‌نظر می‌دهند، و در نهایت، منفی و مخالف (شکست) برای کسانی که گزینه‌های کاملاً مخالف و تا حدی مخالف را انتخاب می‌کنند. بر اساس این تقسیم‌بندی، می‌توان تمام خبرگان را به دو دسته تقسیم کرد: افرادی که نظر موافق دارند، و آنها که نظرشان منفی است (خلیلی شورینی، ۱۳۸۶، ص ۳۷). با توجه به آنچه مطرح شد، فرضیه‌های مورد آزمون دوجمله‌ای بدین صورت قابل ارائه است:

$$\begin{cases} H_0: p \leq 0/6 \\ H_1: p > 0/6 \end{cases}$$

فرضیه صفر معادل پاسخ‌های منفی و بی‌پاسخ (افرادی که گزینه‌های کاملاً مخالف، تا حدی مخالف و بی‌نظر را انتخاب کرده‌اند) و فرضیه جایگزین معادل پاسخ‌های مثبت (کاملاً موافق و یا تا حدی موافق) است. علت انتخاب عدد ۰/۶ آن است که مقدار $p=0/6$ حد آستانه‌ای در نظر گرفته شده است.

۳. نتایج

همان‌گونه که ملاحظه شد، این پژوهش در دو مرحله به انجام رسید. در مرحله اول، پرسش‌نامه با چهار گویه به خبرگان ارسال شد که در این مرحله، خبرگان ضمن تأیید آنها، یک سؤال (بحث ضمان دولت) را نیز به پرسش‌نامه اضافه کردند. بدین روی، پرسش‌نامه دور دوم دلفی با پنج گویه به خبرگان ارسال گردید. نتایج مرحله دوم دلفی، که از طریق آزمون دوجمله‌ای تحلیل گردیده، در جدول شماره ۱ ارائه شده است:

جدول ۱: نظرات خبرگان در باره نظریه منتخب تحقیق

شماره	گویه	سطح معناداری	درصد موافقت	تأیید یا رد فرضیه پایه
۱	در عقد قرض و در سایر عقود اسلامی (مانند بیع نسیه)، قبل از سررسید به دلیل اقدام شخص (قاعده اقدام)، به لحاظ شرعی نیازی به جبران کاهش ارزش پول وجود ندارد و الزام کردن انجام این کار، می‌تواند با چالش ریا مواجه گردد.	۰/۰۰۰	۸۹	رد
۲	در عقد قرض و در سایر عقود اسلامی (مانند بیع نسیه) بعد از سررسید به دلیل از بین رفتن قاعده اقدام و جریان قاعده لاضرر، جبران کاهش ارزش پول به لحاظ شرعی واجب خواهد بود.	۰/۰۰۰	۹۰	رد
۳	میزان جبران بعد از سررسید بر اساس قاعده لاضرر، باید صرفاً به اندازه ضرر عرفی باشد و دریافت مازاد بر آن مشروعیت ندارد.	۰/۰۰۰	۹۲	رد
۴	اگر بعد از سررسید تورم به اندازه‌ای کم باشد که عرف آن را در روابط خود لحاظ نکند، به لحاظ شرعی جبران لازم نخواهد بود؛ اما اگر تورم متوسط یا شدید باشد، به نحوی که عرف نسبت به آن واکنش نشان دهد، نگاه جبران کاهش ارزش پول ضروری می‌شود.	۰/۰۰۰	۹۶	رد
۵	اگر به صورت قطعی ثابت شود که سیاست‌های دولت عامل کاهش ارزش پول است، نگاه دولت برای جبران زیان در قراردادهای اسلامی (بعد از سررسید)، شرعاً ضامن است.	۰/۰۰۰	۹۱	رد

تذکر: سطح خطا در تمام موارد ۰/۰۵ است.

در تحلیل نتایج این جدول، می‌توان این‌گونه بیان نمود که سطح معناداری محاسبه شده برای تمام گویه‌ها، کمتر از میزان آلفای پژوهش (پنج درصد) است و بنابراین، می‌توان گفت: فرض صفر رد شده و خبرگان با نظریهٔ منتخب پژوهش موافق هستند.

نتیجه‌گیری

این تحقیق تلاش کرد تا ضمن موضوع‌شناسی پدیده تورم و کاهش ارزش پول در نظام‌های اعتباری جدید، مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح شده در زمینه جبران کاهش ارزش پول را در چارچوب بانک‌داری اسلامی ارزیابی و نقد کند و دیدگاهی جدید در این زمینه ارائه کند. همچنین سعی نمود با استفاده از روش دلفی دو مرحله‌ای، دیدگاه منتخب تحقیق را در معرض نظرات خبرگان بانک‌داری اسلامی قرار دهد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سه دیدگاه مطرح در زمینه جبران کاهش ارزش پول شامل «جایز بودن به صورت مطلق»، «جایز نبودن به صورت مطلق»، و «ضرورت تفصیل بین تورم شدید، متوسط و خفیف» هر سه نقدهای جدی دارند. بر این اساس، دیدگاهی جایگزین مطرح شد که عبارت است از: «جایز نبودن شرط جبران قبل از سررسید به مقتضای قاعده اقدام، و لزوم جبران بعد از سررسید به مقتضای قاعده ممنوعیت ضرر».

دیدگاه مذکور بیان می‌کند که پیش از سررسید، به خاطر اقدام قرض‌دهنده (یا فراهم‌کننده منابع) به عرضه وجوه به اختیار خود، اشتراط جبران کاهش ارزش پول قابل پذیرش نیست و با چالش ربا مواجه است. در واقع، هر چند پیش از سررسید، قرض‌دهنده یا فراهم‌کننده منابع بر اثر تورم ضرر خواهد دید، قاعده اقدام مانع اجرای قاعده ممنوعیت ضرر می‌شود؛ اما پس از سررسید، به خاطر از بین رفتن اقدام، قاعده ممنوعیت ضرر اجرا می‌شود و جبران کاهش ارزش پول ضروری است.

علیرغم آنچه مطرح شد، به نظر می‌رسد بحث کاربرد قاعده اقدام برای جبران کاهش ارزش پول، نیازمند تحقیقات فقهی و حقوقی دقیق‌تر است و همین می‌تواند موضوعی برای تحقیقات آتی در حوزه بانک‌داری اسلامی محسوب شود.

منابع

- احمدی، فضل‌الله، و همکاران، ۱۳۸۷، «تکنیک دلفی: ابزاری در تحقیق»، *آموزش در علوم پزشکی*، ش ۸، ص ۲۱-۲۳.
- ایمانی جاجرمی، حسین، ۱۳۷۹، «آشنایی با روش دلفی و کاربرد آن در تصمیم‌گیری»، *مدیریت و برنامه‌ریزی شهری*، ش ۱، ص ۸-۱۰.
- بانک توسعه اسلامی، ۱۴۱۶ق، *حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة*، جده، بانک توسعه اسلامی.
- بهرامی احمدی، حمید، ۱۳۹۰، *قواعد فقه*، چ دوم، تهران، دانشگاه امام صادق(ع).
- تلخایی، مجید، و ناظمی، محمد، ۱۳۹۵، «قاعده اقدام و جریان تورم»، *مطالعات فقه امامیه*، ش ۶، ص ۳۸-۵۰.
- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰، *توضیح المسائل مراجع تقلید*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حائری، سید کاظم، ۱۳۶۹، «الاوراق المالية الاعتبارية»، در: *مجموعه مقالات دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی*، مشهد، مجمع بررسی‌های اسلامی.
- خلیلی شورینی، سیاوش، ۱۳۸۶، *روش‌های تحقیق در علوم انسانی*، چ پنجم، تهران، یادواره کتاب.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۴، *پول در اقتصاد اسلامی*، تهران، سمت.
- زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۷۲، «احکام فقهی کاهش ارزش پول» *رهنمون*، ش ۶، ص ۷-۱۰.
- سرمد، زهره، و همکاران، ۱۳۸۹، *روش‌های تحقیق در علوم رفتاری*، چ بیستم، تهران، آگاه.
- شمس، سید حسین، ۱۳۷۶، «احکام فقهی پول»، *فقه اهل بیت*، ش ۹، ص ۳۱-۵۴.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ۱۳۷۵، *پاسخ به استفتاء کمیسیون امور حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی* <http://www.majlis.ir>
- صالحی مازندرانی، اسماعیل، ۱۳۷۶، «احکام فقهی پول»، *فقه اهل بیت*، ش ۹، ص ۳۱-۵۴.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، ۱۳۳۷ق، *حاشیه مکاسب*، قم، اسماعیلیان.
- طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، ۱۴۲۰ق، *العروة الوثقی*، قم، اسلامی.
- عراقی، ضیاءالدین، ۱۴۱۸ق، *قاعده لاضرر*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- قحف، منذر، ۱۴۱۵ق، *ربط الحقوق والالتزامات الاجله بتثیر الاسعار*، جده، البنك الاسلامی للتنمية.
- محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۳۸۱، *قواعد فقه*، تهران، علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۱، *بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۶، *ریا و بانک‌داری اسلامی*، قم، حوزه امام علی(ع).
- _____، ۱۳۷۹، *التواعد الفقهیه*، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب(ع).
- موسایی، میثم، ۱۳۷۷، *تبیین مفهوم و موضوع ربا*، تهران، پژوهشکده پولی و بانکی.
- موسوی بجنوردی، سیدمحمد، ۱۳۷۵، «احکام فقهی پول: مصاحبه با استاد سید محمد موسوی بجنوردی»، *فقه اهل بیت(ع)*، ش ۷، ص ۹-۴۲.
- _____، ۱۳۹۳، «ربا و تورم»، *تجارت فردا*، ش ۸۷، ص ۱-۳.
- موسویان، سید عباس و میثمی، حسین، ۱۳۹۶، *بانک‌داری اسلامی (۲): بانک‌داری مرکزی اسلامی و سیاست‌گذاری پولی و ارزی*، تهران، پژوهشکده پولی و بانکی.
- نظری، حسن آقا، و غفوری چرخایی، حسین، ۱۳۸۹، «قدرت خرید مقوم تثلیث پول‌های اعتباری»، *جستارهای اقتصادی ایران*، ش ۱۳، ص ۱۰۳-۱۲۸.
- یوسفی، احمدعلی، ۱۳۸۱، *ربا و تورم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____، ۱۳۸۳، «راه‌های جریان کاهش ارزش پول در سپرده‌های بانکی»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۱۳، ص ۱۳۵-۱۵۴.
- Mankiw, Gregory, 2016, *Macroeconomics*, Ninth Edition, Washington. Harvard University press.
- Theodore, Glenn asnd Gordon, Jerome, 2009, *the Millennium Project: Futures Research Methodology*, New York, Amer Council for the United Nations.